

چرا یک زن دزدگیرهایش را خاموش میکند؟)

هشدار عاطفی)



سلام آقای دکتر، یه سوال داشتم،

خیلی وقته ذهنم مثل یه علامت سوال مونده

دوسال پیش پسری به قصد ازدواج جلو آمد با ویژگیهای زیر :

مغرور، باهوش، حساس،... اولش حسی بین منو اون نبود اما بعد سه ماه بهم علاقه مند شدیم، اون به خاطر یه سری مشکلات از ایران رفت، اما بازم باهم در ارتباط بودیم، مکفتم دوستم داره. اما تلفن اونجایی را که بود ، بهم نمیداد!

من وقتی دیدم پیگیر نیست ولش کردم، اما یک ماه نگذشته بود که بهم توی یاهو پیغام داد که دلم برات تنگ شده خیلی و دارم میام ایران... خیلی دوستت دارم! تعجب کردم، خوشحال شدم، اما اومد ایران اما حتی به من زنگم نزد!

دلیل این تناقضاتش را متوجه نمیشم.. ممنون میشم راهنمایم کنید

مریم خانوم

به احتمال زیاد ایشان از موارد تقلبهای ارتباطی در اینترنت است که سرکار گذاشته شما را و جایی حتی نرفته جز همین اطراف !
حتی خیلی از اینها متاهل هستند و با شخصیت های مجازی در اینترنت میگردند تا عقده های شخصیتی خود را زندگی کنند !

بنده معتقدم تا بفهمه شما خواستگار دارید یا به کسی دیگر متمایل میشوید ، سرو کله اش پیدا میشه منتها جوابش را ندهید تا حریص تر بشه و از فضولی شروع کنه به تقلا کردن ... اینها آدمهایی هستند که میخواهند تو ذهن دخترها خیلی استثنایی جلوه کنند ولی عملا توی رابطه چیزی برای عرضه ندارند!
قهرمان بیرون تشک کشتی هستند... ولشون کنید و اصلا پا در دامشان نگذارید

اما بحث مهمتری که باید بدانید اینست که چرا یک دختر وقتی درونش و عقلش و تجربه اش بهش هشدار میدهد ، باز بی اعتنائی میکند و پیش میرود؟

اینجا عنصری در درون یک زن است که اگر مراقبت نکند ، دستمایه خسارتهای فراوانی در او میشود

زنان به فراست و شهود غنی درونی خود در طول تاریخ یاد گرفته اند که خطرات را رصد کنند. جنس ماده در تاریخ حیات نیز چون ویفه مراقبت از فرزندان را به عهده داشته خطر را از تغییرات بیرونی

متوجه میشده و بچه ها را نجات میداده است. این شهود غنی امروز نیز بدرد خیلی از زنان میخورد که با شنیدن وعده ای عجیب غریب یک مرد یا مهربانی های بی دلیل یک آدم ، احساس خطر کنند

وقتی زنی این دستگاه هشدار درونی را خاموش میکند و با خوش بینی های بی دلیل ، خود را مستعد سقوط میکند ، باید هراسید

فرق شهود و شرطی شدن

نکته مهم اینست که در مغز انسان عضو کوچکی است به نام هسته های آمیگدال که کارش دریافت اطلاعات از تالاموس است. نوعی شرطی شدن توسط این عنصر رخ میدهد که به فرد آگاهی غریزی میدهد تا خود را از مهلکه احتمالی برهاند. گاهی اوقات مثل دزدگیر ، حساسیت این عضو بالا میباشد و اشتباهی موارد غیر خطری را نیز هشدار گزارش میکند...

بنابراین بین شهود یک زن و شرطی شدنش خوبه فرق بگذارید و این مستلزم کمی معاشرت است و شواهد کافی موید هشدار جمع آوری کردن

روی بدبختیها اسم نگذار! یه کاری بکن براشون

برای داشتن نبوغ عاطفی ، اینکه فقط اسم بدبختیها را بلد باشم که کافی نیست ، باید یه کاری هم براشون بکنم

در کلاس نبوغ عاطفی خیلی مطالب رد و بدل شد و خاطراتی شیرین از آموزش این مفاهیم فراهم آمد ، در انتهای دوره نبوغ عاطفی 2، حسن زرنگیان بخشهایی از تدریس دکتر شیری را به شکل کلیپی 4 دقیقه ای تقدیم کرده است :

احساس کردم از بودنم ناراحته

نمیدونم کی هستین و چی کار میکنین. ولی بدونین که اونقدر الان سردرگم که حس میکنم تیری که الان در این تاریکی پرتاب میکنم شاید به هدفی بخوره.

حدود یه سال به یه دختر که همکلاسم هستن علاقه دارم همین اخیرا دلو زدم به دریا بهش پیشنهاد دادم اونم به لطف شبکه اجتماعی .بهش گفتم قصدم ازدواجه و ادم عیاشی نیستم ولی خشک و سنتی نیستم و از این که با خیلیا گرمه ناراحت نیستم .ایشون از همون اول بهم جواب رد داد و گفت حسی بهم نداره.البته اینم بگم که من خیلی یهویی رفتم جلو به طوری که خودش گفت که اصلا انتظار نداشته ادمی مثل من این کارو بکنه . میدونی تو یه شرایطی هستم که نمیخام بگم بده الان یه مدت خبری ازش ندارم ینی تو شبکه های اجتماعی هم دیگه نیستم فتم بذارم راحت باشه چون احساس کردم از بودنم ناراحته.ولی من خیلیی دوسش دارم.

سلام مسعود عزیزم

شاید پیام مهم این قصه اینه باید به خودت و طرفت آمادگی بدی بعد اقدام کنی اینکه گفتم قصدت ازدواجه الزاما باعث همیشه حرفت با ارزش تر باشه زیرا در درجه اول باید محاسنت را به چشم یک دختر بیاری تا به دلش بنشینی و بعدش رابطه جدی خواهی ازش من قویا توصیه میکنم تلخی این تجربه را مبدل کنی به رشد مهارت ارتباطیت ، با مطالعه با معاشرت با آدمهای قوی تر از خودت

ممکنه دفعه بعد که بری سراغش ، افتخار کنه او باعث اینهمه تغییر شده

آیا ” مرد شایسته ” یک هذیان است ؟

مرد شایسته کیست ؟

آیا چنانکه بعضی دختران عصبی زخم خورده از مردان عوضی ، کنایه میزنند ؛ وجود ندارد؟ شایستگی ، زن و مرد ندارد ، مال مقام انسان است ولی احتمالاً شکل بروزش در بانوان و آقایان ، متفاوت است شایستگی ، ساختنی است ، نه شانسی است نه ارثی !

اگر بنا باشد از مختصات شایستگی یک مرد بنویسم ، احتمالاً نکات زیر خواهد شد (و شما هم بیفزایید نظرتون را)

- با ادب است و متین ولی ادب و متانت ، دست و پایش را نمیبندد که لازم شد بخروشد
- مرد است و یادش نرفته که مرد مقداری کله شقی ، ترینگی و چند مولکول ، پیش بینی ناپذیری دارد
- از بیان احساساتش نمپهراسد، جرات ابراز عشق دارد و دلیر وادی عشق است ، پای عشق خیلی حساب کتاب نمیکند ، حداقل اگه بناست چند باری عاشق شود ، اونجا اهل قمار است
- شیربرنج نیست ، هپلی و شلخته نیست ، به جذابیت ظاهری و رفتاریش اهمیت میدهد ، تو ظاهرش وا نداده و بلد است چه موقع عین ببر وحشی از حریمش مراقبت کند
- اهل خاله زنک بازی ، گیز دادن به جزئیات بی ارزش ، مو را از ماست کشیدن نیست ، بلد است عین عقاب از امور پیش و پا افتاده فاصله بگیرد و در وقتی مناسب تر به آوردگاه زندگی بازگردد
- در برابر معنای بزرگتر زندگی ، قوانین عظیم هستی ، صاحبخانه اصلی عالم ، بی تفاوت نیست ، سوال دارد و برای پاسخش به جوابهای کلیشه ای دل خوش نمیدارد
- به طبیعت ، حیوانات و گیاهان به چشمی خیره مینگرد نه ابزاری برای عشق و حال
- اهل تئاتر ، موسیقی ، هنر و هیجان و مقداری ورزش و داد زدن سر فوتبال و کشتی و ... هست . زانوانش جازخم آسفالت کوچه های محل داره یا تو گل کوچیک یا تو دعوای زنگ آخر

برای داشتن چنین مردی باید خود نیز شایسته بود و بعضی اشتباهات را هرگز تکرار نکرد
علیرضا شیری



چگونه از چشم یک مرد شایسته بیفتید ؟ دو قانون

چگونه از چشم یک مرد شایسته بیفتید ؟ دو قانون



قوانین افتادن از چشم يك مرد "شایسته"

اینقدر برای اهدافتان بجنگید که بیشتر یک "جنگجوی قابل احترام" دیده شوید تا یک "دختر خواستنی" !
هدفمندی مهم است ولی نه به اندازه ای که "مرد شایسته" ات خسته بشه

برای جلوگیری از بدفهمی منظور اصلیم ، دو نکته عرض میکنم :

1- مشاور بسیاری از دختران شایسته و موفق این کشور بوده ام ، به زره میدانم تنهایی و خستگی و نگاه حسرت آمیز به فرزندان هم کلاسیهای مدرسه ، در یک دختر 38 ساله با مدرک MBA و پوزیشن مدیریت ارشد یک کمپانی خارجی معتبر در ایران با کلی دستاورد و ...چقدر تلخ است. من سالها به این زنان کمک کرده ام ، ازدواجهایی عالی کنند و آنرا دستمایه شادیهای دیگرشان کنند ، اینقدر کامنت مثبت واقعی گرفته ام از زندگی واقعی این زنان که نیازی به like شبکه مجازی ندارم . در نوشتنم مطمئنم هرچند استثناها را رد نمیکنم.برای دختران شایسته سرزمین مینویسم و کاری به تئوریا و جریانات سرکاری محافل روشنفکرنا ندارم ، معنای لبخند یک زن را دقیقاً میدانم که چیست ، پس اگر حوصله دقت در بحث ندارید ، وقتتان را حفظ کنید و برید کلی صفحات انگیزشی در نت هست برای دلخوشیتان، این پست کسانی نیست که نفسشان از جای گرم بلندمیشه

2- مرد شایسته ، در زندگیش به اندازه کافی جنگیده ، زنان زره پوش را میبیند ، درک میکند ، میستاید ولی بعید است آنها را بیش از "همکار" خود انتخاب کند. " همسری" متعلق به زنیست که بلد است زره را به موقع از تن در آورد و اجازه دهد مرد ، مسوولیتهای جدی و فرسایشی سکانداری خانواده را به عهده بگیرد ؛

3- در آلمان 30 % زنان هرگز ازدواج نمیکنند ، بستر فرهنگی مردم المان چنین فضایی را فراهم آورده است و البته

که همه این 30 % حسرتی نیز نمیکشند و فرصتهای دیگر سبک زندگی برایشان موجود است. اما در ایران ، قصه اینطور نیست ، چه خوشمان بیاید چه نیاید ! این فشار فرهنگی برای مجرد نماندن و فرزند داشتن البته که ستون پنجمی نیز در فردیت دختران ایرانی دارد زیرا هیچ شب یلدا و شب عید و ... نیست که نداشتن فرزند به چشم دختر موفق ایرانی در سن مثلا 35 سالگی نیاید. من انکار نمیکنم که زنانی هستند موفق در کشورم که سبک زندگی مجردی را پسندیده اند و موفقند اما نمیتوانم چشم بر اکثریتی که در این پست فیس بوکی گذاشته ام ، ببندم. یقینا در تحلیل مسائل زن ایرانی باید عقب ماندگی اجتماعی بسیاری از ما مردان را نیز لحاظ کرد ولی من نمی آیم فرصت طلایی فعلی را به ” تحلیل‌های بی انتهای ” جامعه شناسی بگذارم در حالیکه پسران میتوانند تا 45 سالگی در این کشور ازدواج‌های خوب کنند و این دیار بی رحم به دختر بالای 35 سال نگاه بسیار تلخ بیندازد ! یقین بدارید امثال من تیزهوشی درک این شرایط نابرابر را داریم و به همین دلیل است که بین تحلیل عملگرایانه (پراگماتیست) و قصه نویسیهای جامعه شناسایانه در این زمینه تفاوت بزرگی رخ میدهد. ما دنبال تحلیل نیستیم دنبال حل سریعتر ماجراییم. تحلیل گران بعدها فرصت دارند دلایل موفقیت عملکرد ما در تسریع ازدواج و شادمانی و رشد دختران موفق ایرانی را تحلیل کنند

4- زنان دهه 50 و 60 رشدهای باورنکردنی در تاریخ جامعه شناسی ایران کردند ، مردان ما اینقدر رشد نکردند ، این وسط تعدادی مرد هستند که شایسته اند ، زحمت کشیده اند هم درونی هم بیرونی. موقعیتهای حساس شغلی و مدیریتی و ... کسب کرده اند ، معنی جنگ را میدانند. دنبال دختر خنگ موطلایی هم برای ازدواج نیستند که وابسته باشد و بی عرضه. اما سوال دقیق اینجاست که آیا دنبال زنی هستند که عمده هویتش مدرک فوق لیسانس و پروژه های پی در پی و جنگ جویی های بی انتهاست ؟ احتمالا نه ! آنها زن باهوشی میخواهند که معنی ” هارمونی ” را بفهمد و بتواند برای مدتی هم که شده □ queen باشد نه king ! کمتر کار کند و احساس قربانی شدن نکند ، فرزندشان را از یکسالگی به جای اعطای عشق مادرانه ، به عشقهای کاذب مهدکودکها نسپرد. به جای کار تمام وقت ، نیم وقت کار کند و اعتماد کند به شایستگی مرد . در این صورت مرد میدرخشد ، کمی بعد میتواند دوباره کار کرد دوباره پروژه برداشت ولی دست از مسابقه پیشرفت شغلی و مالی در زندگی زن کشید و به ارزشهای خانوادگی نیز بها داد

5- قبل از اینکه دوستان فمینیست ورم کنند ، عرض میکنم که مرد “شایسته” دنبال زن بی عرضه دست و پا چلفتی و وابسته نیست. موفقیت‌های همسرش را میستاید اما او را خسته از کار و دائم دنبال پیشرفتهای مردانه (پوزیشن و پول و ...) نمیخواهد .

مردی که شایستگی عنوان پادشاه king را دارد ، دنبال queen ملکه است نه یک پادشاه دیگه !



آنچه پدر و مادرتان به شما نگفتند: قوانین

جدایی ۵-۶

وقتی درباره قوانین جدایی breaking law مینویسی خیلی ها رو ترش میکنند که آقا درباره وصال بنویسید ولی واقعیت اینست که در زندگی اکثر ما پیش می آید که از کسی جدا شویم ، اینها را برای ان روزهای سخت نوشته ام

قوانین جدایی 4-3-2-1



قوانین جدایی 4-3-2-1

آنچه پدر و مادرتان به شما نگفتند : وقتی زیبا

نیستم ، غصه میخورم



من 22 سالگی ازدواج کردم. الان سی و یک ساله هستم. شوهرم 5 سال از من بزرگتره. ما هر دو از بچه های موفق شهرمون بودیم. ازدواج سنتی کردیم. هنوز فرزندی نداریم. بذارید بی حاشیه بگم من هیچوقت از چهره ی خودم راضی نیستم. نقصی توی صورتم دارم که هنوز نتونستم باهاش کنار بیام. تا به زمانی این احساس با یکسری موفقیت های تحصیلی و هنری جبران میشد. یا حداقل حواسم پرت میشد. خیلی سعی کردم شکرگزار و مثبت و قوی باشم. موقع ازدواج یک احساس احمقانه ای از سپاسگزاری نسبت به همسرم احساس می کردم که با من ازدواج کرده.

تقریبا همه جوره سازگار بودم. شاید باورتون نشه اما من یادم نمیاد تا حالا بیش از دو سه بار با هم دعوا کرده باشیم. ولی در حسرت این موندم که یک روز همسرم با من از زیبایی بگه. حتی به دروغ. حتی بگه تو برای من زیبایی ! بدبختانه من در خانواده ای بودم که تا حدی مرفه و اسم و رسمی داشت. و جدیدا این برام سواله که همسرم من رو چرا انتخاب کرد؟... چرا؟ چرا اگر براش جذاب نبودم اومد سراغم؟ با اینکه بحران های روحی رو در تنهایی می گذروم اما سعی کردم توی این سالها پویا باشم و حرکت کنم. ادامه تحصیل دادم. خدا رو شکر شغل و درآمد خوبی

دارم. وجهه و جایگاه اجتماعی خوبی دارم. اما درونم پر از غمه. خیلی تلاش کردم با خودم کنار بیام. اما هرچی سنم بیشتر میشه بیشتر ناتوان می شم.

راستشو بخوایید فکر می کنم ما دیگه به هم علاقه و احساسی نداریم. و اگر کنار هم هستیم فقط برای یک سری امتیازات اجتماعی هستش. انگار برای هم مزایا داریم.... وقتی زیبا نیستم واقعا چه باید بکنم؟

سلام من را بپذیرید

نامه شما را خواندم

متاسفم که اینقدر درونت بهم پیچیده است

1. زیبایی یک حس شخصی است و مبتنی بر سلیقه. معلوم است به سلیقه خودت و شاید چون کسی از کودکی درباره ظاهر حرفی نزده ، تصویر خوبی از خودت نداری. در لایه اول میتونی از یک استایلیست کمک بگیری. استایلیست کسیست که به ما میگوید چه تیپی ، چه نوع آرایشی ، چه لباسهایی مناسب چه مراسمی ، چه HAIRCUT مناسب مان است. استایلیستها کمک میکنند لحظاتی خوب را تجربه کنیم ، حتی اگر عمیق نباشه ولی من در مطبم دیده ام تاثیر یک چنین زیبایی متفاوتی ولو برای مدتی کوتاه ، امید بزرگی فراهم می آورد

2. مساله عمیقتری که در شما میبینم ، یک سایه شخصیتی است. سایه شخصیتی چیزی است که نمیخواهیم در خودمان ببینیم. سایه مشهوری که تو و خیلی هامون حمل کرده ایم ، عبارت است از : جوجه اردک زشت. در بدترین شرایط باید بپذیریم زیبایی خاصی نداریم در ظاهرمون و بریم سراغ بقیه موفقیتهای زندگی (که تا حدی رفته ای ولی دائم میشینی نشخوار میکنی ظاهر معمولیت را و این باعث میشه درد بکشی دختر خوب)

3. خیلی از مسائلی که نوشته ای مثل معمولی شدن برای یکدیگر ربطی به قیافه تو نداره ، عمر رابطه شما به جایی رسیده که باید یکبار دیگه از نو ، لایروبی بشه. هم زندگی جنسی تون هم طرز گفتگوتون باید طوری بشه که خواهر برادر نشید

4. نوشتید که از تعریف سایر مردان خوشتون اومده ، خب این ناشی از این است ک هر آدم سالمی از مورد توجه قرار گرفتن بقیه لذت میبره اما درست تشخیص دادهای که خشمی اون زیر داره وول میزنه که ممکنه کار دستت بده. **خیانت و لغزش اکثرا در زنان ناشی از خشم است نه هوس**

ادامه پاسخ + لینک داون لود کتابی مفید در این زمینه در [سامانه پرسش و پاسخ](#) سایت ما قابل خواندن است ، کافیسست بیایید [اینجا](#)

ازدواج با کسیکه قبلا ازدواج کرده

خواستگاری دارم که تجربه یک زندگی ناموفق دارد. من نیز همسر را در اسنحه از دست داده ام در این مورد کسی بهم توصیه کرده که حتما با همسر سابق شون صحبت کنم ولی ایشون هیچ راه تماسی برای من ایجاد نکردن. صحبتشون هم اینه که قاعدتا این خانم واقعیت رو به شما نمیگه و فقط ذهنیت تون رو به هم می ریزه. آیا باید در این مورد اصرار کنم؟ کلا در رابطه با کسانی که قبلا تجربه ازدواج داشته اند چه نکاتی رو باید لحاظ کرد.

آه موضوع مهمی اشاره کرده اید زیرا تجربه مجدد طلاق بسیار دردناک تر از اولی است (هر چند شما فرموده اید همسران از دنیا رفته اند) منتها این وسط نباید دچار وسواس شد و با چک کردنهای جزئیات بدرد نخور فرصتها را از دست دادمن هم معتقدم گفتگو با همسر قبلی اطلاعات مطمئنی به شما نخواهد داد و از سویی معمولا موجب استرس و جراحات به خواستگارتون خواهد شد زیرا بعید است طلاق در طی یک روند خیلی مسالمت آمیز رخ داده باشد. به حای این کار معاشرت کنید دو سه ماهی تا روحیات ایشون را تجربه کنید و این مدت برای شما نیز خیلی خوب است تا متوجه بشوید چقدر از زخم قبلی فاصله گرفته اید. البته غم فقدان همسر در اثر فوت کم نیست و باید به خودتان فرصت بدهید با درست و شاد زندگی کردن بعد از ایشان ، خرد واقعی زندگی را عملی سازید. در این مدت میتوانید ببینید چقدر خشم یا حس منفی به همسر قبلیش دارد و آیا با غیبت کردن از او و جلاد نشان دادن خودش سعی در رد مسولیت خویش دارد یا نه ؟

تکلیف دختره را معلوم کن و قاطع باش- آنچه پدر و مادران نگفته اند (جرات ازدواج)

28 ساله و مشغول تحصیلاتی عالی هستم. چند سالیست که با دختری مرتبم 31 ساله با تحصیلات و موقعیت کاری بهتر از خودم (شرکته موفقی دارد) که درباره رابطه مون حرفهای ضد و نقیض میزند . از طرفی میگوید عاشقم نیست از طرفی خواستگارهای خیلی خوبش را پس میزند. من درگیریهایی خانوادگی داشته ام از کودکی که باعث میشود از ازدواج پرهیز داشته باشم از سویی این دختر را دوست دارم اما نمیدانم پا پیش بگذارم یا نه. دوست دارم حامی خانواده ام نیز باشم و الان شرایط مالی و کاری و خانوادگی به ازدواج نمیخوره و جرات ازدواج ندارم

سلام من را پذیرا باشید

1- خیلی به ظاهر حرفهای این دختر خانم اعتماد نکن چون واضحه که از کمی رازآلود بودن و غیر قابل پیش بینی بودن لذت میبره به همین خاطر پیامهای متناقضی برایت میفرستد: هم دوست داشتن هم زیاد نداشتن در حالیکه دوستت دارد ، حسابی هم گرفتارت است و این را از انتخابهایش، حمایتهای خوبش میتوان فهمید. او در سنی است که باتکلیفی برایش سم است و بی تصمیمی شما میتواند او را سرخورده کند. جنس زنانه دنبال صراحت و قاطعیت و مسوولیت پذیری مردانه است و اگر رفتارتان دخترانه باشد یعنی پذیرش و تسلیم و قاطعیتهای مقطعی تکانشی داشته باشید او را از دست میدهید

2- دستاوردهای تو از او کمتر است و این معنای خوبی ندارد. ممکن است اوائل زندگی خیلی نقش شوهری را نتوانی در خودت پیدا کنی ولی همانطور که نوشته آید ، نقاط ضعف شما در او مبدل به نقطه قدرت شده است. این فی نفسه زمانی خطرناک میشود که شما رشدهای لازم را انجام ندهید

3- اختلاف سنی که نوشته آید من را نگران نمیکند زیرا ثبات بهتری را نوید میدهد

4- وقتی میخواهیم ازدواج کنیم ، باید تکلیف یک رابطه خیلی مهم را در زندگی خود تعیین کنیم : رابطه با خانواده خود و خانواده همسر. شما سختیهایی کشیده آید که هضمش برای غیر شما سخت خواهد بود، با شرحش برای همسران فقط توقعتان بالاتر میرود که او درکی عمیق تر داشته باشد پس در این مورد خویشتن داری کنید. حمایت از مادران بخشی از زندگی شماست و بیشتر بخش مهمی از سفر زندگی یک زن خواهد بود. هر زنی اگر به جای اینکه جنگهای به موقع زندگی خویش را در پیش بگیرد ، همه جنگهایش را در مادری کردن فرضا ، هدایت کند ممکن است مادری بشود متوقع که فرزندان بدکار تربیت کند با بندناف نبریده! یعنی دختر و پسرش همیشه از اینکه لذتهایی فردی تجربه کنند عمیقا وجدان دردهایی دارد زیرا مادر از این تجربیات محروم بوده است. در این صورت ما با رابطه ای آسیب خورده مبتنی بر رنجش روبرو میشویم. من فکر میکنم با سایر برادران و خواهرانت باید از الان شبکه حمایتی معقول و نه وسواسی نسبت به خانواده تشکیل دهید و بروید خوشبختی را تجربه کنید

آنچه پدر و مادران به شما نگفته اند : استقلال دختر از خانواده



دختری ۲۹ ساله هستم اهل تهران. همکلاس سابق دانشگاهیم اهل جنوب غرب کشور است و ضمن پیشنهاد رسمی ازدواج با خواسته خانواده من مبنی بر انتقال به تهران موافقت کرد پس از فراهم کردن مقدمات، امسال به همراه خانواده برای خواستگاری اومدن. متاسفانه از همون ابتدای جلسه جهت گیری بحث در زمینه محل زندگی بود و خانواده ایشون گفتن اگه پسرمون بیاد اینجا حقوقش کم میشه، موقعیت شغلیش تنزل پیدا میکنه و ... این موضوعات باعث ایجاد تنش شد و خانواده من که صددرصد مخالف زندگی من درجایی غیر تهران بودند با خانواده

ایشون توهین آمیز برخورد کردند، طوریکه اونها بدون اینکه چیزی بخورن جلسه رو ترک کردن. فردای اون روز مامانم خیلی از اتفاقی که افتاده بود ناراحت بود به همین خاطر میخواست ازشون معذرت خواهی کنه اما آقا پسر راضی نشد و به ما اجازه نداد با خانواده اش صحبت کنیم. حالا خانواده ایشون بهش گفتن دور این دختر و خط بکش. خودشم هم دیگه تمایلی ندارد. میگه اگه هم به فرض محال قرار باشه ما ازدواج کنیم من دیگه تهران نیام. از زمانی که این اتفاق افتاده حالم خیلی بده و همش دارم گریه میکنم. چیکار کنم آقای دکتر؟

=====

سیمین گرامی!

ایا ” استقلال دختر” موقع ازدواج ، در خانواده تو محلی از اعراب دارد؟

واقعیت اینست که این مورد را بهتره تمام شده فرض کنی زیرا بیش از این که همیشه به مرد برای بدست آوردن یک دختر تقلا کنه ، خانواده سنتی اش را برداشته اومده تهران خواستگاریت ؛ واسه چی توهین بشنوه؟ به نظرم خانواده قبول نداره تو دختر بالغی هستی که میتونی برای محل زندگی با همسرت تصمیم بگیری و اصرار اینگونه بر تهران ماندن تو به نظرم یک فاجعه است . خیلی خوب تر این بود که ابتدا ازدواج سر میگرفت بعد شرایط اومدن اون بنده خدا به تهران (شغل و مسکن) به تدریج فراهم میشد (با کمک شما) تا بتونه در دو جبهه بجنگه (مهاجرت + خانواده داری)